



<http://www.arianafghanistan.com>

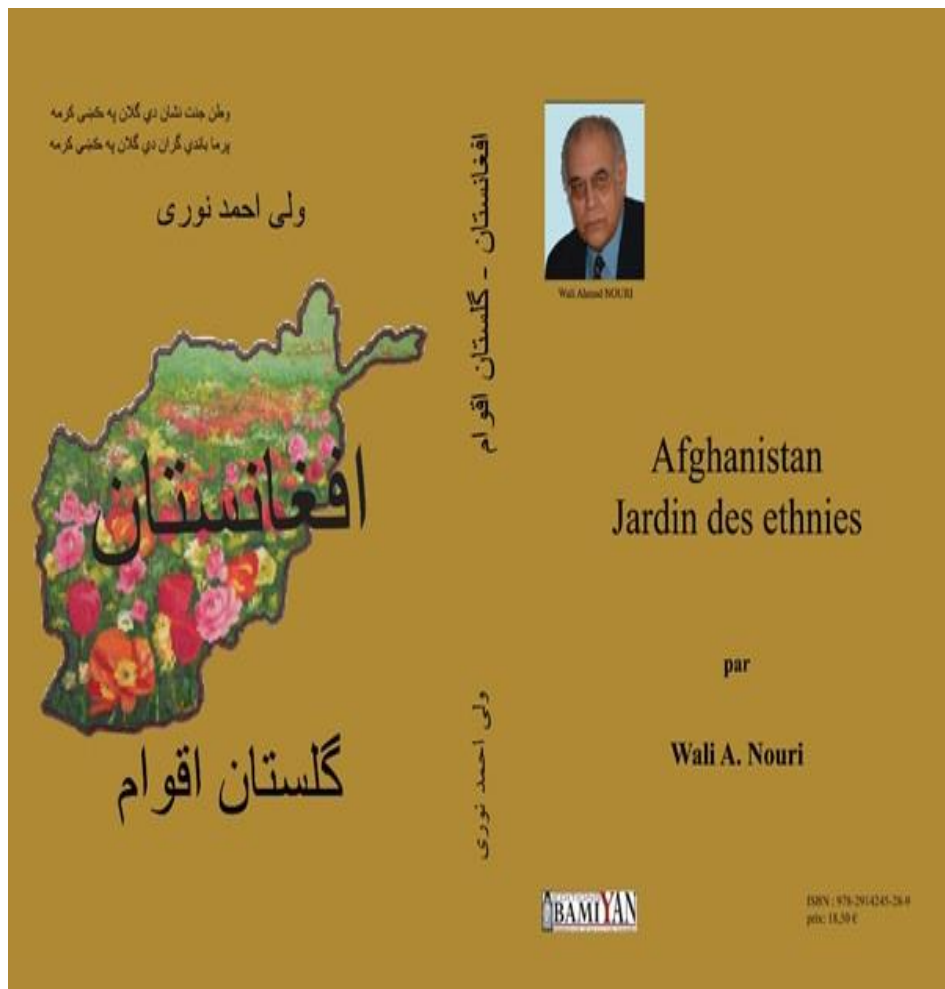


۲۰۱۸/۰۶/۰۸

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت شانزدهم



افغانستان گلستان اقوام

قسمت شانزدهم

اعلامی پاریس

ولي احمد نوري

چو افغان نباشد، تن من مباد
درین کوه و برزن چو یکتن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
مبادا که کشور به دشمن دهیم

در هفته نامه امید شماره ۶۲۳ صفحه هشتم، هموطنی بنام آقای عبدالله "رها" از سانفرانسیسکو تبصره ای در باره مقاله من تحت عنوان (استعمال نام "افغانستانی" جرم است) نوشته اند و نام این نوشته را (تبصره بر اعلامیه صادره پاریس) گذاشته اند. من تبصره شان را به دو بخش تقسیم میکنم. یکی بخش مفاهیمی که خارج از موضوع اند و دگر بخش مفاهیمی که بر احتیاج مبرم نزدیکی اقوام افغانستان و ارزشهای وحدت ملی ما استوار است، و نه بر اساسات علمی و زبانشناسی. نویسنده محترم بر هر دو از در جفا پیش آمده اند.

الف : اظهارات خارج موضوع:

۱ - در پراگراف دوم تبصره بر اعلامیه پاریس نوشته شده: "موضوع چیست؟ ماجرا ازین قرار است که چرا برخی کسان در نوشته ها و یا گفتار خود کلمه "افغانی"، یا "افغانستانی" می نویسند، و چرا به جای کلمات معمول دری و عربی، کلمات فارسی ایرانی را بکار می برند!"

شما به نوشته من مراجعه کنید، من ننوشته ام چرا به جای کلمه "افغانی"، "افغانستانی" مینویسند ... چه من خوب میدانم که کلمه "افغانی" نام واحد پولی و پیسه افغانستان است نه نام تبعه آن، پس شما در تدوین این جواب باز هم ناخودآگاه تحت تأثیر دوستان غیر افغان تان رفته اید، چه تنها و تنها آنهایند که به تبعه "افغان" "افغانی" میگویند.

۲ - در پراگراف (ج) نوشته اید: از نگاه تاریخی: نام "افغانستانی" برای بار نخست در اوایل قرن نوزدهم بکار رفت، آقای فرهنگ مینویسد: هر چند کلمه افغانستان به عنوان نام رسمی کشور بار اول در سال ۱۸۰۱ در معاهده بین انگلستان و ایران در باره دولت درانی بکار رفته است.»

از فحوائی این نوشته تان معلوم می شود که شما نیز مثل آقای لطیف پدram نام "افغانستان" را نیز قبول ندارید و آنرا به گفته نامبرده جعلی میبندارید.

من که در نوشته خود در باره نام "افغانستان"، قدامت تاریخی آن، افتخارات آن هرگز چیزی ننوشته ام و این موضوع مهم را برای مقال دیگر گذاشته ام، چرا شما خارج موضوع رفته اید؟ یا اینکه از دل من آگاهی داشته اید و قبل ازینکه من درین باره بنویسم، خواسته اید جواب آنرا بنویسید؟ این را در زبان دري خود ما (بیشگیرک) میگویند، نمی دانم در زبان "فارسی ناب" چه میگویند؟

تنها همیتقدر عرض میکنم که در مورد نام کشور عزیز ما "افغانستان" هرچه گفته اید، بیجا گفته اید، ولو از کتاب آقای فرهنگ و بیت عبدالله خان دیوان بیگی و یا گفته صابرشاه "میزوف" (مجنوب) کابلی استناد کرده باشید. این سخن را بپذیرید که نام افغانستان بخواست شما (ولو که در نوشته تان گویا خواهان آن نیستید) و امثال شما تغییر نخواهد کرد و انشاء الله همان ولایت (خراسان ایران) خواهد شد.

جرم را نمیتوان در انحصار يك عمل نامطلوب معین محدود ساخت. قتل يك جرم است و جزای آن در اکثر کشورهای جهان اعدام است. سرقت يك قرص نان برای سد جوع اطفال يك خانواده گرسنه نیز جرم است اما در رعایت آن "ویکتور هوگو" نویسنده و شاعر مشهور فرانسه داستان بینوایان را نوشته است که یکی از شهکارهای ادبی اوست. لهذا جرایم متفاوت اند. و من به گفته (خدا بیامرزد عبدالرحمن پژواک) عقیده دارم که:

خبر نداشت که افغان ستان عدو سوز است

خدنگ چله پکتیسیان جگر دوز است

سکندر است نه تنها که زور ما دیده است

هزار آئینه را این غبار پوشیده است

آقای رها! درست است که نام فارس را "رضا شاه پهلوی در دهه سی قرن گذشته به نام ایران تغییر داده است ولی فراموش نکنید که به ایرانستان تغییر نداده است و حتی خود او در دوران اول سرکوبی حزب توده در یکی از مصاحبه های خود به روزنامه نگاران گفته بود: "یکی از دلایل سرکوبی حزب توده این بود که میخواستند ایران را به ایرانستان تبدیل کنند و من هرگز به این امر حاضر نخواهم شد". نشود که شما نیز ازین گفتار توده ای ها الهام گرفته باشید...! ببینید اگر این (ستان) و (ستانی) برای خود ایرانی ها کوچک شدن و تصغیر را میسرساند و برای خود نمی پذیرند چرا

آنها برای ما توصیه میکنند؟ و باز هم میگویم (و این نه فحش است و نه دشنام) چرا پیروان شان درین راه فعالیت میورزند و میخواهند نام کشور افغانستان را همنام (ولایت خراستان ایران) نامند...

جناب آقای رها! من با کشور همسایه ایران کدام خصومتی ندارم، برعکس بسیار دوستش هم دارم و دوستان بسیار خوب ایرانی هم دارم، به ادبیات شان بسیار علاقه دارم، به شعرا و نویسندگان شان احترام دارم و مطالعه اشعار و نویسندگان شان مورد دلچسپی من بوده و هست. ولی این باعث نمی شود که پیروشان باشم و زیر تأثیر شان بروم.

۳ - در پراگراف یازدهم باز هم خارج موضوع در باره زبان پشتو و پشتو سازی کلمات درفشانی کرده اید و اعتراض دارید که چرا صادرکننده اعلامیه پاریس به پشتو حرف نمی زند و یا مرحوم سردار محمد نعیم خان با پشتو سازی مضامین مکاتب ضربه قاطعی بر پیکر معنوی این کشور وارد کرد، در حالیکه خود یک کلمه پشتو بر زبان نیاورده بود. و یا نوشته اید که در عهد ظاهرشاه هم تپ و تلاش بر آن بود که زبان پشتو جانشین زبان فارسی شود...

برادر عزیز. درین بخش از اعتراضات، اکثر ادعاهای شما نادرست است، گفتنی زیاد است ولی درین مقال بحث در باره آن صحبت را به درازا میکشاند و این بحث را میگذاریم برای نوشته دیگر.

ولی نمی دانم شما از کجا می فهمید که اینجانب صادر کننده اعلامیه پاریس به پشتو که زبان مادر من است گپ نمی زنم، دوم از کجا این قضاوت را می کنید که سردار محمدنعیم خان یک کلمه پشتو بر زبان نیاورده بود. من که در چندین محفل خصوصی او را در حال سخن زدن با اعضای فامیل خود دیده و شنیده بودم بسیار پشتوئی عالی سخن میگفت. بار اول او را در فاتحه والده مرحوم جنرال عبدالله خان طوطی خیل دیدم که بعد از فاتحه در مسجد برای صرف نان چاشت (یا به اصطلاح فارسی "ناب" نهار) با همه ما به قلعه جنرال عبدالله خان در (ده دانا) آمد و در تمام مدت صرف نان با همه اهل مجلس به پشتو گپ میزد، اینکه در وقت کار اداری و تماسها با مردم کابل که زیادتز دری زبان بودند پشتو نمی گفت، میتواند یک نقطه مثبت او باشد.

ب: در پراگراف دوم نوشته اید: از نگاه حقوق جزا جرایم به سه دسته تقسیم می شوند...

۱ - در باره جرم: من کلمه جرم را به گفته شما به حیث یک قاضی مقیم پاریس و یا یک حارنوال به مفهوم حقوقی آن مطرح نکرده ام و فکر میکنم بسیار اعمالی وجود دارند که با وجودی که در متون قانون جزا دسته بندی نشده باشند، میتوان آنها جرم دانست، یک مثال بسیار ساده: شما با موتر تان چراغ سرخ ترافیکی را مراعات نمی کنید، این عمل شما یک جرم است ولو که در دسته بندی جنایت، جنحه و قباحت شامل نباشد.

از من پرسیده اید که نوعیت جرم چیست؟ بجواب تان عرض می شود که اگر من در مسند قضا نشسته باشم آنها در رسته (قباحت) شامل خواهم کرد، چه واقعاً استعمال نام "افغانستانی" برای "افغان" قبیح است و باید مطابق آن برای مرتکب آن جزا تعیین گردد.

۲ - در باره عفت قلم: شما نوشته اید که: «قلم به ذات خود قدسیت دارد و خداوند تبارک و تعالی بدان سوگند یاد کرده است....» البته عفت قلم باید رعایت شود و قدسیت قلم سوء تعبیر نگردد.

ببینید بر موضوع عفت قلم میتوانیم بحث کنیم ولی خواهش میکنم از قدسیت قلم بگذرید چه با همین قلم بوده که حکم اعدام هزاران هموطن بیگناه ما از طرف زعمای کمونیست افغان صادر شده است.

سوگند خوردن خداوند به قلم بحثی است جدا که از حوصله این نوشته خارج است ولی اگر خواسته باشید و حوصله و بزرگواری شنیدن آنرا داشته باشید میتوانیم بر آن بحث نماییم، خداوند به انجیر، زیتون و آفتاب هم قسم خورده است، اما نمیتوانیم هر چه انجیر است و زیتون تاج سر خود سازیم و هر چه آفتاب است بپرستیم.

بنظر اینجانب من عفت قلم را ندیده ام و سخنانیکه گفته ام، "بد و بیراه" نبوده و صرف حقیقت است و شنیدن حقیقت تلخ و رنجاننده است. چنانچه "پروین اعتصامی" شاعر گرامیة ایران میگوید: (کو آنچنان کسیکه نرنجد ز حرف راست، و باز میفرماید: «و ما باید چه در گفتار و چه در نوشته های خویش عفت قلم را از یاد نبریم»

جناب آقای رها! لطفاً شما هم حقیقت را بگویید و بنویسید که مقصد تان از قدسیت قلم نه بلکه فقط میخواهید بر لب اهل قلم مهر خموشی زنید. اما غافل از آنید که در آن وقت صدای آنها بلندتر خواهد شد. مثلیکه جناب رها، بین آله گفتار و آله نوشتار، فرقی قایل نیستند و (پیش جانانه شان پنبه و پندانه یکیست).

آله گفتار عبارت از جهاز مغلفی است که از ششها شروع شده، به حلقوم و حنجره و گُچک و زبان و دهان و لبان ختم می شود. اینکه زبان (زبان گوشتی) را در عرف ما آله گفتار و گویندگی میدانند، بنابر اهمیت آن در بین تمام این اجزای دستگاه گویندگیست.

شاید مراد جناب رها از "عفت قلم" همانا "عفت زبان و کلام" است "المعني في البطن شاعر"

شما مینویسید: «آیا کسی که "افغانستانی" بگوید مستوجب این همه بدگویی و فحش و دشنام هاست؟ و یا کسی که کلمات ناب فارسی را بکار برد باید به ارتکاب خیانت متهم شود؟»

جناب دانشمند گرامی، من بخاطر استعمال نام "افغانستانی" کسی را فحش و دشنام نداده ام، من هموطن کابلی شما هستم و میدانم که فحش و دشنام چیست؟ ولی مذمت کرده ام و کسانی را که مندرجات و نصوص قانون اساسی ما را که وثیقه ملی کشور ماست، به بازی بگیرند و بآن بی احترامی کنند مستوجب بدگویی و حتی جزا میدانم.

ولی در مورد بکاربرد کلمات "ناب" فارسی که شما میفرمایید هم گفتنی دارم. شما اگر از يك شاگرد زبانشناسی خاصناً زبان شناس اجتماعی سوال کنید به شما خواهد گفت که زبان قبل از همه و در اول وهله، وسیله افهام و تفهیم بین مردمان يك جامعه است. پس باید به زبانی گپ بزنییم و به زبانی بنویسیم که جامعه و هموطنان ما بدانند و بفهمند و با استعمال کلمات آن زبان، افهام و تفهیم صورت گرفته بتواند و نه عکس آن، اگر من مثال هائی ازین کلمات را درین جا بیاورم که در وطن ما و نزد اکثریت عظیم مردم ما قابل فهم نیستند مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. پس صرف چند تا از آن کلمات را درینجا منحبث مشت نمونه خروار می آورم:

-جنده (جهنده) ما به توغ یا بیرق زیارت و قبور و یا به (ژنده) میگوییم و در فارسی "ناب" به (فاحشه) میگویند.

-مسکه ما به خوراکي می گوئیم که با نان و مربا در چای صبح تان نوش جان می کنید ولی در فارسی "ناب" به آن (کره) می گویند و (کره) نزد ما دري زبانان معنی دیگر دارد که عبارت از (زیور دست زن) است.

-ما چوكي ميگوئيم (ولو كه ريشه هندي دارد) و در فارسي "ناب" (صندلي) ميگويند كه صندلي در زبان دري ما معني ديگري دارد كه حتماً شما در افغانستان صندلي داشته ايد و در سر آن "كچري قروت" هم نوش جان كرده ايد. در ايران صندلي ما را (كرسي) ميگويند.

-ما غسل ميگوئيم و در فارسي "ناب" (آب تني) ميگويند.

-ما خشت مي گوئيم و در فارسي "ناب" (آجر) ميگويند، آجر پخته و آجر خام

-ما حمل و ثور مي گوئيم و در فارسي "ناب" فروردين و ارديهشت مي گویند. قابل تذكر است كه در زمان شاه ايران مرحوم مصدق صدراعظم ايران ماه هاي سال شمسي را بنام هاي حمل و ثور و غيره بكار ميبرد.

-ما روي پاك مي گوئيم و در فارسي "ناب" (آبچين) يا (حوله) ميگویند. كه يكي از اين كلمات و صدهاي ديگر آنرا مردم ما نمي فهمند. اين نيست كه "استعمال اين كلمات به نوق (ولي نوري) برابر است يا نيست"، مردم شما اين كلمات را نمي دانند، چرا اين نزاکت و واقعيت را درك نمي كنيد؟

اين ادعايي شما مرا بدان وا داشت كه به تاليف دكشنري زبان (دري - فارسي) و (فارسي - دري) آغاز نمايم و همين حالا با كار دو ماهه شبا روزي به هشت صد و هفتاد كلمه يا به اصطلاح فارسي "ناب" شما (واژه) رسیده ام.

در اخير اجازه بدهيد به همان احساس و نحويكه شما يقيناً وطن و ماواي آبائي خودتانرا دوست داريد كه عبارت از همين وطن مألوف و مشترك ما و شما افغانستان است، اظهار بدارم كه منظورم از نوشتن اين مقال تشنج افگني نه، بلكه تشنج زدائي است.

اين مكلفيت ها و وظائف ملي و معنوي نويسندگان و چيزفهمان فعال داخل و خارج کشور است، پس از اين، اين کشور آغشته بخون را كه اينك ميخواهد از حالت احتضار برآيد و اميد كه از شر همسايه هاي طماع نيز به امن باشد، دست بدست هم داده از تفرقه افگني و تحريك به تجزيه اجتناب ورزيم.

من در جواب نوشتن تنبلم، از همين سبب نوشته شما دير تر رسيد، جواب نوشته جناب آقاي كوشان را هم عنقریب خواهم نوشت. با عرض احترام ولي احمد نوري



پایان قسمت شانزدهم

ادامه دارد